



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۲۶

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ (۸۱) سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۸۲)
فَذَرَهُمْ يَخْضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ (۸۳) وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ
الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۴) وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

﴿(۸۵)﴾

سوره مبارکه «زخرف» که در مکه نازل شد و اصول محوری آن همان عقاید دین و اصول سه گانه و خطوط کلی
فقه و حقوق است، در اوایل این سوره، در آیه پانزدهم فرمود: ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ﴾
* اَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَاصْفَاكُم بِالْبَنِينَ^۱؛ فرمود یکی از مشکلات مشرکان - در اثر اینکه معرفت شناسی
کاملی نداشتند - این بود که برای ذات اقدس الهی - معاذ الله - فرزند قائل بودند؛ برخی ها از باب ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ
وَلَدًا﴾^۲ سخن می گفتند، برخی به تعبیر بعضی از آیات ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾^۳ می گفتند، برخی ها هم که فرشته ها را - معاذ

۱. سوره زخرف، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۶.

۳. سوره صافات، آیه ۱۵۲.

الله - دختران خدا می دانستند. براهین فراوانی در این بین برای نزاهت ذات اقدس الهی اقامه شد؛ هم از «اتخاذ ولد»، هم از «والد» بودن و هم از اینکه ملائکه دختران خدا باشند.

بعد در بخش پایانی همین سوره مبارکه «زخرف»، به صورت قضیه شرطیه فرمود: اگر خدا فرزند داشته باشد - که شما می پندارید و او را عبادت می کنید، اگر این مطلب حق باشد - من هم اولین کسی هستم که فرزند خدا را «تکریماً لِلَّهِ» عبادت می کنم؛ ولی هم مقدم محال است و هم تالی باطل. ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ آن «ولد»، ولی مقدم باطل است و کبری' هم باطل است، به چند دلیل که در آیات ۸۲ به بعد اشاره می کند.

مستحضرید که قضیه حملیه صدق آن به این است که حمل محمول بر موضوع مطابق با واقع باشد. در قضیه شرطیه سخن از حمل نیست، سخن از تلازم مقدم و تالی است. صدق قضیه شرطیه به این است که تلازم مقدم و تالی مطابق با واقع باشد، گرچه مقدم محال است و تالی هم محال؛ مثلاً «إِنْ كَانَتِ الْارْبَعَةُ فَرْدًا لِّكَانَ غَيْرُ مَنْقَسِمٍ إِلَى الْمُتَسَاوِينَ» یا «لَوْ كَانَتِ الْخَمْسَةُ زَوْجَةً لِّكَانَتِ مُنْقَسِمَةً إِلَى الْمُتَسَاوِينَ»؛ اگر عدد پنج زوج باشد، حتماً به دو قسم متساوی تقسیم می شود، این جا هم مقدم محال است و هم تالی محال، ولی قضیه شرطیه حق است. ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ مقدم و تالی محال است؛ ولی قضیه شرطیه حق است، چون در قضیه شرطیه حملی در کار نیست، فقط تلازم مقدم و تالی مطرح است؛ اگر بیش از یک خدا در عالم بود نظام فرو می ریخت، «لَكِنَّ التَّالِيَّ بَاطِلٌ فَالْمَقْدَمُ مِثْلُهُ»، پس «لَوْ كَانَتِ الْخَمْسَةُ زَوْجَةً لِّكَانَتِ مُنْقَسِمَةً إِلَى الْمُتَسَاوِينَ، لَكِنَّ التَّالِيَّ بَاطِلٌ فَالْمَقْدَمُ مِثْلُهُ». این جا هم اگر خدا فرزند داشته باشد، چه اینکه شما می پندارید و «إِنْ كَانَ اللَّهُ» را عبادت می کنید، ﴿فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ «لَكِنَّ التَّالِيَّ بَاطِلٌ فَالْمَقْدَمُ مِثْلُهُ»، این ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ یک معنای روشنی دارد،

گرچه به تعبیر جناب فخر رازی وجوه فراوانی برای این ذکر کردند؛^۱ دلیل بطلان تالی هم آیه ۸۲ است که او منزّه از آن است که «اتخاذ ولد» کند، یک؛ «ولد» داشته باشد، دو؛ فرشته‌ها دختران او باشند، سه.

پرسش: اینجا بطلان مقدم است؟

پاسخ: نه، بطلان تالی است، چرا؟ برای اینکه از بطلان مقدّم بطلان تالی برنی‌آید، چون ممکن است تالی اعمّ باشد؛ «لو کان هذا انساناً لکان حیواناً»، لکن انسان نیست و ممکن است حیوان باشد؛ استثنای مقدّم بطلان تالی را نتیجه می‌دهد. چرا من عبادت نمی‌کنم او را؟ برای اینکه معبود منحصر به فرد من اوست. چرا غیر او را نمی‌پرستم؟ برای اینکه «مالک» من اوست، «خالق» من اوست، «ربّ» من و تغذیه‌کننده من اوست، پس هرگز استثنای مقدّم بطلان تالی را نتیجه نمی‌دهد «لإمكان الأعمیّة التالی»؛ مثل اینکه «لو کان هذا انساناً» را درباره یک حمار یا اسب اشاره بکنند؛ مثل اینکه انسان اشاره بکند به مرغی و بگوید: «لو کان هذا انساناً لکان حیواناً، لکن المقدّم باطل»، ولی با این حال تالی حق است! چون همیشه تالی ممکن است که اعم از مقدّم باشد، پس استثنای مقدّم نتیجه نمی‌دهد، چون اثبات مقدّم نتیجه می‌دهد، نه نفی مقدّم! در این جا می‌فرماید که من غیر او را عبادت نمی‌کنم، چون او «سبّوح» است، «قدّوس» است، «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» اوست و باید او را عبادت کرد: ﴿سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ که شریک عبادی داشته باشد. نه تنها «رَبُّ السَّمَاوَاتِ» است و نه تنها «رَبُّ الْأَرْضِ» است، «رَبُّ» مقام فرمانروایی هم هست! عرش آن مقام فرمانروایی است. درست است که «سَمَاوَاتِ» و «أَرْضِ» را او آفرید، ولی مقام فرمانروایی کجاست؟ یک مقام فرمانروایی در عالم بیش نیست و آن عرش خداست و خدا هم ﴿اَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ﴾^۲ است؛ او «رَبُّ السَّمَاوَاتِ» است از یک طرف و «رَبُّ الْأَرْضِ» است از یک طرف، اینها

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۶۴۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۵۴.

«مِمَّا لَا رَيْبَ فِيهِ» است؛ «رَبِّ» مقام فرمانروایی است که ثابت می‌کند کلّ نظام در تحت تدبیر یک مدبّر است؛ ﴿سُبْحَانَ﴾، این ﴿سُبْحَانَ﴾ یعنی «لكن التّألى باطل». ﴿سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ﴾؛ او «سَبَّوح» است، «رَبِّ» و پروردگار اوست، ما غیر او را عبادت کنیم؟! «رَبُّ الْأَرْضِ» اوست، «رَبُّ الْعَرْشِ» اوست، از آنچه را که اینها وصف می‌کنند او «سَبَّوح» است! اینها اگر گفتند: ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾ باطل است، اگر گفتند: ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾ باطل است، اگر گفتند ملائکه «بَنَاتِ الرَّحْمَنِ» هستند باطل است، پس «لَيْسَ لِلرَّبِّ وَلَدٌ وَلَا اتَّخَذَ وَلَا بَنَاتٌ». ﴿سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾.

بعد فرمود: ﴿فَذَرَهُمْ﴾؛ حالا که اهل استدلال نیستند، اینها را رها بکن، اینها در افکار باطل خودشان «خُوض» و «لَعِب» و «لَعِب» داشته باشند تا روزی که حق روشن شود، آنها بیدار بشوند.

چند نکته است که مربوط به مسائل قبلی است؛ یکی اینکه ما در این بحث‌ها خیر دانشی را با خیر ارزشی مخلوط نکنیم. «وجود» در نظام ارزشی خیر است، ولی در نظام ارزشی و حکمت عملی «حیات و وجود» برای کسی خیر است که «لذّت» ببرد. درست است که هر کسی خواهان «حیات» است؛ اما حیات مطلوب بالذات نیست؛ انسان زنده باشد که رنج ببرد! چنین حیاتی را نمی‌خواهد. درست است که فطرتاً «حیات» چیز خوبی است؛ اما برای دوزخیانی که در جهنم «خالد» هستند: ﴿لَا يَفْتَرُّ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾^۳ که «آیس» و ناامید می‌باشند، بعد وقتی از فرشته‌ها و خودشان کمک می‌خواهند و هیچ راهی نیست، ناچار هستند که بگویند: ﴿يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾، این ﴿لِيَقْضِ﴾ یعنی بخواه که جان ما را بگیرد تا ما نابود بشویم. پس حیات ذاتاً مطلوب کسی نیست که انسان زنده باشد، چه رنج ببرد و چه گنج! در سوره مبارکه «قصص» وقتی سخن از ﴿فَقَضَى عَلَيْهِ﴾ شد؛ یعنی

۳. سوره زخرف، آیه ۷۵.

۴. سوره زخرف، آیه ۷۷.

از بین رفت. آیه پانزده سوره مبارکه «قصص» این است: ﴿فَاسْتَعَاثُهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ

مُوسَى﴾؛ موسای کلیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) حالا به هر علمی که عالم بود، از عاقبت آن شخص باخبر بود؛ سرانجام

مشقی زد و آن شخص از بین رفت، ﴿فَقَضَى عَلَيْهِ﴾ یعنی او را نابود کرد؛ این جا ﴿لَيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾؛ یعنی ما از

بین برویم. پس درست است که «حیات» مطلوب است؛ اما مطلوب بالذات نیست! وقتی انسان زنده باشد که رنج

ببرد، هرگز چنین چیزی را نمی خواهد؛ منتها اینها که دست به انتحار می زنند، خیال می کنند که مرگ نابودی است؛

و حال آن که مرگ نابودی نیست، بلکه هجرت و انتقال است. پس این یک مطلب که ما باید خیر دانشی را از

خیر ارزشی جدا بکنیم؛ وجود در نظام حکمت نظری خیر است؛ اما در حکمت عملی، اگر انسان باشد تا عذاب

ببیند، برای او چه خیری است؟! اگرچه برای کل نظام خیر است که عدل الهی را نشان می دهد؛ ولی برای کسی که

عذاب می کشد و تمنی مرگ دارد چه خیری است؟!

مطلب بعدی آن است که در آیات قبلی فرمود شما و همسرانتان: ﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ﴾،^۵

ممکن نیست که در صحنه ورود به بهشت، چند نفر بخواهند که با یک زن محشور بشوند، چون در آن صحنه اصلاً

لغو نیست، در آن صحنه اصلاً حرام خواهی یا زشت خواهی نیست؛ گرچه آن جا سخن از تشریع نیست، ﴿لَا لَعْوُ

فِيهَا وَلَا تَأْتِيمُ﴾؛^۶ خیال بد و گناه بد در آن جا نیست. این ﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾^۷ را گفتند کوتاه مژه بودن

نشانه زیبایی نیست، ولی کنایه از آن است که اینها غیر از همسران خود را اصلاً نگاه نمی کنند. ﴿مَّقْصُورَاتٌ﴾ بودن،

یعنی کوتاه بین هستند و فقط همسران را می بینند. «قصور» یعنی حوری که مژه های آنها کوتاه است، این کوتاهی مژه

زیبایی را نمی رساند؛ ولی کنایه از آن است که اینها غیر از همسران خود را نمی بینند. بنابراین ممکن نیست که در آن

۵. سوره زخرف، آیه ۷۷.

۶. سوره طور، آیه ۲۳.

۷. سوره الرحمن، آیه ۷۲.

عالم چند نفر بخواهند با یک زن محشور بشوند، چنین اُمْنیه‌ای در آن جا اصلاً نیست. پس آن طرف هم همین‌طور است، اصلاً آن طرف را قرآن کریم منزّه تعبیر کرده است! یعنی در صحنه معاد و در بهشت به عنوان نفی جنس فرمود کاری که خطاست، خلاف و زشت است، در حرم امن بهشت نیست، نفی جنس است: ﴿لَا لَعُوْ فِيْهَا وَلَا تَأْتِيْمٌ﴾.

مطلب بعدی این است که در آیه ۷۱ و ۷۲، سیدنا الاستاد مرحوم علامه آیه ﴿وَفِيْهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْاَنْفُسُ وَ تَلَذُّهُ الْاَعْيُنُ﴾ را بعد از اینکه معنا فرمودند که اشتهای نفس درباره امور طبیعی است؛ مثل «مشموم» و «مسموع» و «مذوق» و امثال آنها و ﴿وَلَذُّ الْاَعْيُنِ﴾ مربوط به جمال و زینت است، احتمال دادند که این لذت عین، عین باطنی را هم شامل بشود که رؤیت قلب است؛^۸ آن وقت آن معارفی را که انسان با قلب مشاهده می‌کند، جزء لذت عیون باطنی و قلب باطن است؛ البته مانعی نیست که آن را شامل بشود؛ اما آیات دیگر روشن‌تر بیان می‌کنند که ﴿تَلَذُّ الْاَعْيُنُ﴾ مثلاً منظور اعم از عین ظاهر و عین باطنی باشد و این عیبی هم ندارد؛ ولی سیاق شاید تأیید نکند، لکن عیبی ندارد.

مطلب مهمی که قرآن بیان کرده این است که مرگ را معنا کرد؛ یعنی چند کار اساسی دین انجام داد یکی از آن این است که مرگ را معنا کرده است.

پرسش: ممکن است که در عالم برزخ شبیه خود ما باشند که ...

پاسخ: چیزهایی که قراردادی است، نه؛ اما چیزی که واقع باشد یا حقیقی باشد، بله! چون لذت باید ملائم با انسان باشد و ادراک ملائم باشد، لذت‌های وهمی در دنیا هست، در آن جا نیست، این می‌شود غرور و فریب و

۸. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۲۲؛ «و قوله: ﴿وَفِيْهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْاَنْفُسُ وَ تَلَذُّهُ الْاَعْيُنُ﴾ الظاهر أن المراد بما تشتهي الأنفس ما تتعلق به الشهوة الطبيعية من مذوق و مشموم و مسموع و ملموس مما يتشارك فيه الإنسان و عامة الحيوان و المراد بما تلذّه الأعین الجمال و الزينة و...».

نیرنگ! چیزی که مطابق با فطرت باشد، مطابق عقل و قلب باشد، مطابق با ساختار جهاز و ساختار درونی انسان باشد بله هست و در آن جا باطل اصلاً راه ندارد؛ نه اینکه کسی گناه نمی‌کند، چون به قدری «حق» روشن می‌شود که اصلاً جا برای باطل نیست.

پرسش: مرزبندی بین عالم برزخ و عالم قیامت، آیا علمی هست؟

پاسخ: آنها در عالم برزخ تحاور و تکامل دارند؛ یعنی ظهور همین کمالات در برزخ هست! یا در بهشت انسان چیزی را عالم بشود هست، اما عمل بکند نیست. خیلی از کمالات علمی برای انسان بعد از مرگ روشن می‌شود که در دنیا نیست؛ تکامل علمی یقیناً در برزخ هست و خیلی از چیزها برای انسان روشن می‌شود که در دنیا نمی‌داند یا در بهشت خیلی از چیزها برای آدم روشن می‌شود که در دنیا نمی‌داند، پس تکامل علمی هست؛ اما بعد از موت تکامل عملی اصلاً نیست که انسان کاری بکند و به وسیله این کار بالا برود، این هیچ نیست؛ ولی تکامل علمی یقیناً هست.

پرسش: تکامل علمی از سنخ ...

پاسخ: در هر حال هم می‌تواند زمینه آن را فراهم بکند و هم افاضات علمی است؛ مثل اینکه انسان در عالم رؤیا چیزهایی می‌فهمد که در بیداری برای او حاصل نشده بود؛ اما ثواب به او نمی‌دهند! در بیداری وقتی درس و بحث انجام می‌دهد: «فَإِنَّ تَعْلَمَهُ حَسَنَةً وَ مَدَارَسَتَهُ تَسْبِيحٌ»^۹ برای او ثواب می‌نویسند؛ برای گوینده، نویسنده، شنونده، خواننده و مُستمع، برای همه ثواب می‌نویسند، زیرا فرمودند سؤال کنید، برای اینکه پنج - شش نفر کمتر یا بیشتر از این سؤال فیض می‌برند: «تَعْلَمَهُ حَسَنَةً»؛ اما وقتی در عالم رؤیا مطلبی را کشف کرد و مطلبی برایش

۹. الأمالی (للصدوق)، ص ۱۵۶؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَعْلَمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعْلَمَهُ حَسَنَةً وَ مَدَارَسَتَهُ تَسْبِيحٌ وَ الْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ وَ تَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ لِأَهْلِهِ قُرْبَةٌ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَقِّ وَ الْحَرَامِ وَ...»

حاصل شد، اینکه حالا برای او ثواب بنویسند نیست؛ از آن قبیل نیست که او کاری کرده باشد و در برابر کار، به عنوان عمل صالح ثوابی به او بدهند، در برزخ همین طور است! حالا این مطلب را فهمید ثواب به او بدهند، این چنین نیست، یا در بهشت مطلبی را که بفهمد حالا ثواب به او بدهند، از این قبیل نیست.

پس چند کار کلیدی را دین روشن کرده که مخفی بود؛ فرمود ما حرف‌های تازه آوردیم، هم به وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود و هم به ما؛ به وجود مبارک حضرت فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾^۱ و درباره امت اسلامی هم فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^۲ این ﴿مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ یک فصل چهارمی در برابر فصول سه‌گانه قبلی است؛ یک فصلی است: ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾، دومی: ﴿وَالْحِكْمَةَ﴾، سومی: ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۳ این فصول سه‌گانه را آدم می‌فهمد، فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ اینها در در خیلی از آیات هست و قابل فهم است؛ اما در فصل چهارم فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾، چه اینکه به خود حضرت هم فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾، این ﴿مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ یا به حضرت که فرمود: ﴿مَّا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾؛ یعنی ما حرف‌های تازه‌ای آوردیم که مقدور بشر نیست؛ بشر به وسیله هیچ یک از راه تجربیدی یا تجربی نمی‌تواند به آن دسترسی پیدا کند! نفرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ چیزی را که نمی‌دانید به شما یاد می‌دهم، فرمود شما آن نیستید که یاد بگیرید؛ حتی به خود حضرت هم فرمود تو با همه نبوغی که داری، اگر وحی نباشد این چیزها را نشان تو بدهد نمی‌توانی یاد بگیری: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾، نه «مَّا لَا تَعْلَمُ»! ما از اسرار بهشت خبر می‌دهیم، از اسرار عرش خبر می‌دهیم، شما با چه وسیله‌ای می‌خواهی از عرش و بهشت باخبر بشوی؟ فرمود ما یک حرف تازه آوردیم! این حرف تازه را شما کجا می‌خواهی یاد بگیرید؟ بهشت را کسی رفته و

۱. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

آمده؟ شواهدی دارید؟ نمونه‌ای دارید؟ این غیب محض است! ما از آنها به شما خبر می‌دهیم! از ازل به شما خبر می‌دهیم! قبل از اینکه شما خلق بشوید ارواح شما کجا بود و چه بود را ما به شما می‌گوییم! این حرف‌ها را شما کجا می‌توانید یاد بگیرید؟! ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾، این حرف تازه وحی است. در قسمت‌های دیگر ممکن است که خُرده ریز آن را بشر بفهمد؛ ولی وحی تکمیل می‌کند، اما این حرف‌های تازه اصلاً در غیر وحی نیست.

یکی از آن حرف‌های تازه‌ای که در غیر وحی نیست، این است که انسان در مصاف با مرگ، مرگ را می‌میراند! ما هستیم که مرگ را می‌میرانیم! شما در مشرق عالم، در مغرب عالم، در زیر آسمان از هر کسی که سؤال بکنید، می‌گوید انسان در مصاف با مرگ تسلیم می‌شود! اما دین می‌گوید انسان در مصاف مرگ، مرگ را تسلیم می‌کند، مرگ را زیر پای خود له می‌کند، چُماله و مُچاله می‌کند، زیر پا می‌گذارد و وارد صحنه‌ای می‌شود که او هست و مرگ نیست؛ وارد قیامت می‌شود، او هست و مرگ نیست؛ وارد بهشت می‌شود، او هست و مرگ نیست. این ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۱ این است! فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ يَذُوقُهُ الْمَوْتُ» که هر کسی را مرگ می‌چشد، بلکه فرمود هر کسی مرگ را می‌چشد! روشن است که هر ذائقه‌ی مَذُوق را هضم و له می‌کند! شما یک لیوان شربت را، یک استکان چای را یا یک لیوان آب را که نوشیدی، شما آن را هضم می‌کنید، نه آن شما را! انسان است که مرگ را هضم می‌کند و انسان است که مرگ را می‌میراند؛ وارد صحنه‌ای می‌شود که دیگر مرگی نیست، اصلاً مرگی نیست! درست است که بزرگان ما شعرهای فراوانی گفتند، اما شما یک ادیب، یک شاعر یا حکیمی را پیدا کنید که قبل از اسلام این حرف‌ها را زده باشد که «مرگ اگر مرد است گو نزد من آی»، اینها همه را بعد از اسلام گفتند!

مرگ اگر مرد است آید پیش من *** تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ

من از او جانی برم بی‌رنگ و بو *** او ز من دل‌قی ستاند رنگ رنگ^۱

من مرگ را می‌میرانم! درست است ایران جزء امپراطوری‌های خاورمیانه بود دانشگاه و دانشمندی داشت؛ اما دانشمندی - چه در نثر و چه در نظم - حرفی بزند که انسان مرگ را می‌میراند نبود. این حرف را اسلام آورد! فرمود شما ابدی هستید، این یک مطلب.

مطلب تازه دیگری که اسلام آورد، این است که شما مهاجر و مسافرید، راه برگشت نیست و مرتب دارید می‌روید. این مسئله مرگ و هجرت که اصرار قرآن کریم بر این است، این جزء فصول مَقُومَهُ انسان است که حقیقت انسان این است که ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾.^۲ این ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ﴾، مثل این است که بفرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ حَيٌّ»، «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ نَاطِقٌ»؛ یعنی «حیات» ذاتی توست، یا «نطق» ذاتی توست، انسان یعنی همین! انسان «كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّ» است، پس نه توقف دارد و نه بازگشت، برای استحاله تناسخ، کسانی در زحمت هستند که حقیقت انسان برای آنها روشن نشد. تناسخ این است انسان که می‌میرد، روح او تعلق بگیرد به بدن نوزاد - حالا یا رنج ببرد یا گنج - دوباره به صفر برسد و از صفر شروع بکند؛ چنین چیزی با حقیقت انسان سازگار نیست، چون انسان «كَادِحٌ» است و با شتاب دارد می‌رود و حقیقت انسان «كَدَحٌ» است! اگر حقیقت انسان «كَدَحٌ» است و انسان این حقیقت را بشناسد، دیگر جا برای احتمال تناسخ نیست! البته برای بطلان تناسخ زحمتهای فراوانی کشیدند؛ ولی بعد از شناخت حقیقت انسان، اصلاً این سؤال به ذهن کسی نمی‌آید! مسئله رجعت هیچ ارتباطی با تناسخ ندارد، چون در مسئله رجعت، همین شخص است که با همین فعلیت می‌آید، برای هدایت دیگری و چند روز بعد برمی‌گردد؛ این یک کار مقطعی در مورد خود اوست، نه اینکه به بدن دیگری

۱. دیوان شمس غزل ۱۳۲۶.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶.

تعلق بگیرد، یا از صد به صفر دوباره برسد و از آنجا بخواهد حرکت کند؛ هیچ ارتباطی بین رجعت و تناسخ

نیست. این را هم اسلام آورده است که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾.

مطلب سومی که اسلام آورده این است که می‌بینید اختلاف و جنگ بین هفتاد و دو ملت است، ممکن است که

گاهی تصالح و تسالم بکنند؛ ولی اختلاف فکری هست، در هر ملت و نحله‌ای این اختلاف هست. هم مللی که انبیا

داشتند، پیروان آنها با هم اختلاف دارند، گرچه خود انبیا (عَلَيْهِمُ السَّلَام) هر که آمد ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^۱ که هر

لاحقی گفت حرف‌های سابق درست است، این ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ فقط برای سلسله انبیاست؛ اما در علما و

غیر علما ممکن است با احترام به یکدیگر بگویند: «فیه نظر»؛ فرمایش او مورد نقد است؛ اما سلسله انبیا این طور

نیستند. فرمودند هم خطوط کلی دین که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲ و آنچه را آنها آوردند: ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ

يَدَيْهِ﴾، هم در آن مقطع شریعه و منہاجی که آوردند، همان شریعه و منہاج لازم بود که اگر ما هم در آن مقطع آمده

بودیم همان را می‌آوردیم: ﴿لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَنِهَاجًا﴾.^۳ این ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ برای انبیاست که از

یک مبدأ سخن می‌گویند، وگرنه بقیه اختلاف نظر هست، تا زنده هستند اختلاف نظر هست! آیا این اختلافات غیر

قابل حل است یا نشئه‌ای هست که این اختلافات به پایان می‌رسد و معلوم می‌شود که حق با کیست؟ فرمود ما

نشئه‌ای داریم به نام معاد که در آنجا کاملاً روشن می‌شود که حق با چه کسی بود؟ کدام مطلب حق بود؟ کدام

مطلب حق نبود؟ کدام مطلق بود؟ کدام مقید بود؟ آن صحنه «لَا رَيْبَ فِيهِ» هست! از قیامت تعبیر می‌کنند: ﴿رَبَّنَا

إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾،^۴ این ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ در بعضی از موارد حکم «بالضرورة» را دارد و در بعضی

۱. سوره بقره، آیه ۹۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۳. سوره مائده، آیه ۴۸.

۴. سوره آل عمران، آیه ۲۷۵.

از موارد حکم یک محمول را دارد؛ یعنی روزی است که حق روشن می‌شود؛ آن ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾^۱ آن روز، روز حق است و وقتی که روز حق بود، نه جهل در آن است، نه شبهه در آن است و نه اشکال در آن است، هر چیزی روشن می‌شود، در نتیجه جا برای خلاف نیست، جا برای کتمان نیست، جا برای اشکال نیست؛ صحنه قیامت چنین عالمی هست! اما خیلی‌ها اصلاً معاد را منکر هستند و خیال می‌کنند که مرگ نابودی است و بعد از مرگ خبری نیست، اصلاً نمی‌دانند که معاد برای روشن شدن حق است. در قرآن کریم فرمود آن روز ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾ آن روز روزی است که حق ظهور می‌کند؛ لذا هیچ شکی در آن روز نیست و هیچ کسی در آن روز شک نمی‌کند؛ نه در اعمال خودش شک می‌کند، چون ﴿مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا﴾^۲ ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا﴾^۳ که همه مکشوف بر اوست، اسرار دیگران هم مکشوف است! ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾^۴ آن روز، روزی است که کسی کتمان نمی‌کند و حق به واقع روشن می‌شود؛ طوری که جا برای انکار یا برای شبهه اصلاً نیست، روزی است که: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ است و شک‌بردار نیست، این هم حرف تازه‌ای است که انبیا آوردند که معاد گذشته از اینکه برای عدل و حکمت الهی ضروری است که هر کسی باید به کارهای خودش برسد و به پاداش یا کیفر خود برسد، روزی است که همه آن مجهولات معلوم می‌شود، همه شبهات برطرف می‌شود؛ شبهه، شک، اشکال و نقد در آن روز اصلاً نیست! مثل اینکه در صحنه فرشته‌ها چنین چیزی نیست؛ این فرشته‌هایی که در عالم بالا زندگی می‌کنند، اصلاً برای آنها جا برای وهم و خیال نیست.

مشکلات ما در بخش اندیشه وهم و خیال است و در بخش انگیزه هم شهوت و غضب است، اگر به جایی رسیدیم که وهم و خیال راه نداشتند و شهوت و غضب بی‌جا بودند، دیگر زمینه برای شک و شبهه و امثال آنها

۱. سوره نبأ، آیه ۳۹.

۲. سوره زلزال، آیه ۷.

۳. سوره زلزال، آیه ۸.

۴. سوره نساء، آیه ۴۲.

نیست. یک وقت از وجود مبارک حضرت امیر یک مطلب عمیق و علمی سؤال کردند که حضرت بدون درنگ پاسخ داد، به حضرت عرض کردند این مطلب عمیق و علمی بود، چرا شما فکر نکرده جواب دادید؟ حضرت به دست مبارک خودشان اشاره کرد و فرمود این دست چند انگشت دارد؟ عرض کرد پنج انگشت، فرمود چرا فکر نکردی؟ عرض کرد برای من چیز روشنی است، فرمود اسرار عالم هم نزد ما این طور است؛^۱ حالا گاهی مأمور هستند که کتمان بکنند و گاهی اظهار می کنند مطلب دیگری است. آدم وقتی به جایی رسید که وهم و خیال نباشد، شبهه هم نیست و اگر به جایی برسد که شهوت بی جا و غضب نباشد، بلکه عقل عملی باشد که «مَا عَبْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»^۲ دیگر بی جا رفتن و بیراهه رفتن نیست و هم راه کسی را بستن نیست.

اینها حرف های تازه ای است که اسلام آورده است؛ یعنی مرگ در مصاف محکوم انسان است و انسان مرگ را می میراند. این بیان نورانی سید الشهداء (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در روز عاشورا را ملاحظه بفرمایید، در همان مجبوحه ای که «أُقْبِلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ»^۳ حضرت فرمود: «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ» - مرگ را معنا کرده - «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ»؛ مرگ پلی است که شما آن را له می کنید، زیر پا می گذارید و عبور می کنید، همین! نه اینکه او شما را از بین ببرد! «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ»^۴؛ شما آن را زیر پای خودتان می گذارید و از این پُل عبور می کنید و همه خبرها هم آن طرف پل است.

پرسش: پس دعا های امام سجاد برای مرگ چیست؟

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۳۱؛ «رَوَاهُ الْخَطِيبُ فِي الْأَرْبَعِينَ قَالَ عُمَرُ الْعِلْمُ سِتَّةُ أَسْدَاسٍ لِغُلِيِّ مِنْ ذَلِكَ خُمُسَةُ أَسْدَاسٍ وَ لِلنَّاسِ سُدُسٌ وَ لَقَدْ شَارَكْنَا فِي السُّدُسِ حَتَّى هُوَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا عِزْمَةً عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّكَ لَتَعَجِّلُ فِي الْحُكْمِ وَ الْفَصْلِ لِلشَّيْءِ إِذَا سُئِلْتَ عَنْهُ قَالَ فَأَبْرَزَ عَلَيَّ كَفَّهُ وَ قَالَ لَهُ كَمْ هَذَا فَقَالَ عُمَرُ خُمُسَةً فَقَالَ عَجَلْتَ يَا أَبَا حَفْصٍ قَالَ لَمْ يَخَفْ عَلَيَّ فَقَالَ عَلِيُّ وَ أَنَا أَسْرِعُ فِيمَا لَا يَخْفَى عَلَيَّ وَ اسْتَعْجِمَ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ نَارَعَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ فَكَتَبَا إِلَيْهِ أَنْ يَتَجَشَّعَ بِالْحُضُورِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمَا الْعِلْمُ يُؤْتَى وَ لَا يَأْتِي فَقَالَ عُمَرُ هَذَاكَ شَيْخٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ آثَارُهُ مِنْ عِلْمٍ يُؤْتَى إِلَيْهِ وَ لَا يَأْتِي فَصَارَ إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ مُتَكِنًا عَلَى مِسْحَاةٍ فَسَأَلَهُ عَمَّا أَرَادَ فَأَعْطَاهُ الْجَوَابَ فَقَالَ عُمَرُ لَقَدْ عَدَلْتَ عَنْكَ قَوْمُكَ وَ إِنَّكَ لَأَحَقُّ بِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا».

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۱.

۳. اللهوف على قتلى الطفوف (فهری)، ص ۱۰۰.

۴. معانی الأخبار، ص ۲۸۹.

پاسخ: برای همین است! وقتی آن طرف رفتیم آیا خیر است یا - خدای ناکرده - عذاب است؟ ما در این مصاف نجات پیدا می‌کنیم، کفار هم نجات پیدا می‌کنند و کسی نمی‌میرد؛ اما حالا آن طرف رفتیم خیر است یا آن طرف رفتیم شر است؟ این‌جا فرمود: ﴿لَيْفُضَ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾، اینها خیال می‌کنند که انسان نابود می‌شود. براساس همان تفکر باطلی که داشتند که این مرگ نابودی است، خیال می‌کنند که نابود می‌شوند؛ «حیات» ذاتاً مطلوب کسی نیست، «حیات» مطلوب کسی است که از آن بهره صحیح ببرد.

پرسش: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ که به معنای مرگ است، آیات شدیدۀ عذاب چه معنا دارد؟

پاسخ: آن هم امر وجودی است؛ تبه‌کاران زنده هستند، وارد جهنم می‌شوند و نتیجه عمل خود را که تلخی است می‌چشند و به کیفر خودشان منتقل می‌شوند، برای مؤمنان هم امر وجودی است که به پاداش خودشان منتقل می‌شوند.

پرسش: یعنی با عذاب از بین می‌روند؟

پاسخ: چرا! با این عذاب از بین می‌روند؛ اما در سوره «نساء» فرمود: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾^۱؛ این را چشیدند و محو کردند، می‌گویند: ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾^۲، بعد فرمود تا این پوست می‌رود که کهنه بشود ما پوست جدید می‌رویانیم: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾، چون عذاب را آن نیروی لامسه می‌چشد، اگر پوست بسوزد که تن احساسی نمی‌کند یا کم احساس می‌کند، فرمود ما پوست نو می‌رویانیم؛ این را «ذق» می‌کند، دوباره «ذق» می‌کند، دوباره «ذق» می‌کند و دوباره «ذق» می‌کند، چه

۱. سوره نساء، آیه ۵۶.

۲. سوره دخان، آیه ۴۹.

اینکه درباره بهشتی‌ها هم دارد هر وقتی که غذای جدیدی آوردند: ﴿وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا﴾، می‌گویند: ﴿هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ﴾^۱، غرض این است که عذاب مکرر و لحظه‌به‌لحظه و تازه است.

پرسش: در جلسات قبل فرمودید که حق برای عده‌ای آشکار نمی‌شود، چطور... .

پاسخ: بله، برای اینکه اگرچه آن روز، روز حق است؛ ولی خودش چشمش را بسته است و نمی‌بیند، فقط آن جهنم را می‌بیند؛ البته حق برای او روشن شده است؛ اما آن حقوق برتر را نمی‌بیند. او جهنم را انکار می‌کرد، بعد او را به لبه جهنم می‌برند و می‌گویند: ﴿أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾^۲، می‌گوید: ﴿رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾^۳؛ اما آن معارف الهی را که در دنیا کاری با آنها نداشت، آنها برای او روشن نمی‌شود؛ زیرا او خودش را نابینا کرده، این فیضی است که خودش را محروم کرده؛ ولی حق روشن است، فرمود: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۴، او این همه مساجد و مراکز مذهب و حسینیّه و مانند اینها بود را نمی‌دید و مراکز فساد را می‌دید؛ در دنیا نسبت به مسجد و حرم اهل بیت کور بود؛ اما مراکز فساد را که می‌دید بینا بود، همین‌طور هم در قیامت محشور می‌شود. به این دلیل است در سوره «اسراء» که فرمود: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾، نه یعنی کور محض است! لذا اینها وقتی می‌گویند: ﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾^۵ فرمود که ﴿كَذَلِكَ﴾^۶؛ ما کور نکردیم، هرطوری که دنیا بودید، اینجا همان‌طور است! شما در دنیا چه چیزی را می‌دیدید و چه چیزی را نمی‌دیدید؟ الآن این‌جا هم همین‌طور است، نه اینکه هر کسی کافر باشد یا ملحد

۱. سوره بقره، آیه ۲۵.

۲. سوره طور، آیه ۱۵.

۳. سوره سجده، آیه ۱۲.

۴. سوره اسراء، آیه ۷۲.

۵. سوره طه، آیه ۱۲۵.

۶. سوره طه، آیه ۱۲۶.

باشد یا منافق باشد، اگر معارف الهی برایش روشن بشود، انبیا و اولیا را می بیند، این طور نیست، حق برای آنها روشن می شود.

پرسش: حرف شخص جهنمی این نیست که من انبیا را نمی بینم، می گوید من نمی بینم.

پاسخ: نه، بعد به او نشان می دهند که ﴿أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾، می گویند: ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾؛ کاملاً می بینیم. در دنیا می گفت دوزخ سحر است، این جا می برند لبه دوزخ و می گویند: ﴿أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾، می گویند: ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾.

پرسش: بدترین نوع عذاب این است که انسان نداند و سیلی بخورد.

پاسخ: نه، آن نوع عذاب ﴿تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً﴾ است که ﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾،^۱ آن یک نحوه تعذیب است که دفعه‌ای دامن گیر آنها می شود: ﴿تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ﴾^۲ که اینها را مبهوت می کنیم؛ اما وقتی روز حساب و کتاب و بررسی تفصیلی شد، وقتی که نابینا شد، یعنی معارف و بهشتی‌ها را نمی بیند، می گوید چرا ﴿حَشَرْتَنِي أَعْمَى﴾؟ فرمود ما کار جدیدی نکردیم! ﴿كَذَلِكَ﴾، تو در دنیا چگونه بودی؟ هر چه در دنیا بودی و آنها را می دیدی، الآن هم همان‌ها را می بینی و هر چه را هم که نمی دیدی الآن هم نمی بینی: ﴿كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾؛^۳ تو آیات ما را فراموش کردی، ما هم همچنین، وگرنه جهنم را به او نشان می دهند و می گویند: ﴿أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾، می گویند: ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾.

﴿سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾؛ او منزّه از آن است که شریک در ربوبیت داشته باشد. بعد فرمود: ﴿فَذَرَهُمْ﴾؛ حالا دیگر احتجاج تمام شد، برهان تمام شد، شواهد و معجزات تمام شد، اینها را رها

۱. سوره زخرف، آیه ۶۶.

۲. سوره انبیاء، آیه ۴۰.

۳. سوره طه، آیه ۱۲۶.

کن که به بازیگری سرگرم بشوند. دنیا را که گفتند: ﴿لَعِبٌ وَ لَهْوٌ﴾،^۱ فرمود ما بازیگر نیستیم: ﴿مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۲ و دنیا هم ﴿لَعِبٌ وَ لَهْوٌ﴾؛ «لَعِب» بودن و اینکه دنیا بازیچه است، گفتند «لَعِب» از همین لُعاب دهان مشتق است. لُعاب دهان هم که طوری نیست تا کسی با آن بتواند عطش خود را برطرف کند، این فقط همین مقدار است که مختصری از لب و لثه را تر کند، لُعاب همین طور است؛ فرمود کلّ دنیا همین طور است! این طور نیست که حالا کسی که تشنه است دنیا او را سیراب بکند، دنیا فقط لعاب است. فرمود ما بازیگر نیستیم؛ ولی دنیا بازیچه است! قبلاً هم جمع بین این دو طایفه گذشت، دنیا را «الله» آفرید و دنیا هم که ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ﴾! فرمود اینها اسباب بازی است و ما هم بازیگر نیستیم! الآن این صنعت گرانِ ماهرِ هنرمندِ حکیم، این اسباب بازی ها را می سازند، اگر چه خود این هنرمندان بازیگر نیستند؛ ولی کودک را به بازی گرفتن حکمت است، تا چند لحظه بازی بکند و در سایه آن رشد بکند، فرمود ما بازیگر نیستیم. بلکه شما که کودکان هستید، شما را چند لحظه بازی می گیریم که خیلی خسته نشوید؛ مثل هیأت مدیره یک دبستان یا دبیرستان که می گویند چهار ساعت بحث های علمی، یک ساعت هم بازی. هیأت مدیره بازیگر نیست، بلکه حکیمانه برنامه ریزی می کند. نوجوان و جوان را به بازی گرفتن حکمت است تا خسته نشود، آن چهار ساعت را درس بخواند و این یک ساعت را بازی می کند که ترمیم بشود. فرمود ما شما را به بازی گرفتیم، ما بازیگر نیستیم: ﴿مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾، ولی ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ﴾.

فرمود اینها را رها کن: ﴿يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ﴾؛ زمانی که وعید الهی دامن گیر اینها می شود، دفعتهً هم می آید؛ خیلی ها دفعتهً می بینند که صحنه عوض شد، خیلی ها اصلاً نمی دانند که چه خبر است!

۱. سوره انعام، آیه ۳۲.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۶؛ سوره دخان، آیه ۳۸.

اینکه در قبر تلقین می‌کنند: «وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ»^۱ یعنی تو مُردی و بدان که این صحنه حق است و برای دیگران هم هست، تلقین فقط موعظه برای همراهان این میّت که او را تشییع می‌کنند نیست، این در حقیقت برای خود او هم هست! خیلی‌ها نمی‌دانند که مُردند، می‌بینند که وضع عوض شد و افرادی را می‌بینند که قبلاً نمی‌دیدند، بعدها می‌فهمند که مُردند.

پرسش: چطور با آن حدیث معروف «الْأَسْ نِيَامُ إِذَا مَاتُوا اِئْتَبَهُوا»^۲ ...

پاسخ: بله، «إِذَا مَاتُوا» را اگر درک نکنند، وقتی که درک کردند، می‌بینند از این چیزهایی که ما داشتیم خبری نیست. الآن خیلی‌ها خواب می‌بینند که باغ و راغ و بوستانی دارند؛ ولی وقتی در بستر خودشان بیدار شدند، می‌بینند که خبری نیست. خیلی‌ها خیال می‌کنند که چیزی دارند، «عند الاحتضار» می‌بینند که دست خودشان خالی است، هنگامی که مُردند می‌بینند که چیزی در کار نیست، این معنای ساده این حدیث شریف است؛ اما معنایی که اهل معرفت برای این حدیث شریف ذکر کردند این است که انسان در خواب و در رؤیا چیزهایی را می‌بیند، کم اتفاق می‌افتد که عین واقعیت در مثال منفصل هست، برای او روشن بشود؛ مثل وجود مبارک خلیل حق که فرمود: «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»^۳ که تعبیر نمی‌خواست؛ ولی خیلی‌ها در عالم رؤیا چیزهایی می‌بینند، وقتی که بیدار شدند تعبیر می‌خواهد و تعبیر هم کار آسانی نیست، آن معبر در اثر روان‌شناس و روان‌کاو بودن و آشنایی با ملکوت، آنچه را که این شخص گفت را ضبط می‌کند، بعد با تناسب‌هایی که هست از این عبور می‌کند تا به آن ریشه اصلی برسد، این را می‌گویند تعبیر رؤیا؛ یعنی از این مسیر عبور می‌کند تا به آن واقعیت

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۰۱.

۲. مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۹۳.

۳. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

برسد؛ مثل اینکه وجود مبارک یوسف، آن یکی گفت که ﴿إِنِّي أُرَانِي أَغْصِرُ حُمْرًا﴾^۱ فرمود تو به آن ساقی گری خود می رسی و آن یکی که گفت: ﴿أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي حُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ﴾^۲ فرمود که تو را اعدام می کنند، این شخص وقتی عبور بکند و به آن نقطه اصلی برسد، می گویند تعبیر کرده، عبور کرده و به آن ریشه اصلی رسیده است. آنچه هم که ما می بینیم از زندگی مان، خیلی های از ما آن واقع برای ما روشن نیست؛ این رؤیا تعبیر دارد! ببینید وجود مبارک حضرت امیر باطن مال حرام را مثلاً اشاره می کرد که چنین است و باطن گناه را اشاره می کرد که چنین است، این کارها تعبیری دارد که ما خیال می کنیم این کارها مثلاً کارهای لذت بخشی است؛ ولی وقتی که عبور بکنیم و به آن اصل برسیم، بیدار شدیم و وقتی بیدار بشویم: «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا». تعبیر خواب هایی که در دنیا داشتند؛ یعنی الآن آنچه را که می بینند، خواب می بینند که دارند این کار را می کنند؛ ولی دارند با مار بازی می کنند، خواب می بینند این نیش را که زدند، دروغ گفتند و به مقصد رسیدند، با مار بازی کردند! تعبیر آن این است که این شخصی که حالا خیال کرده چیزی نوشته یا چیزی گفته، آبروی کسی را برده، این شخص خیال می کند که هنر کرده است، زیرکی کرده است. وقتی «عند الاحتضار» شد و از خواب بیدار می شود، تعبیر این خواب برایش او روشن می شود که داشت با مار و عقرب بازی می کرده. خیلی ها خواب هستند، مال و مقام آنها و بازی هایی که می کنند تعبیر دارد، «عند الاحتضار» مشخص می شود که با چه چیزی بازی می کردند، این معنای دوم «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» که امیدواریم خدا همه ما را بیدار کند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. سوره یوسف، آیه ۳۶.

۲. سوره یوسف، آیه ۳۶.